

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر سوره مبارکه طه (۱۰)

شنبه ۲۴ - ۰۳ - ۱۴۳۸ هـ؛ ۰۴ - ۱۰ - ۱۳۹۵ م؛ ۲۴ - ۱۲ - ۲۰۱۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه (۱) مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى (۲) إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى (۳) تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَوَاتِ الْعُلَى (۴) الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى (۵) لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى (۶) وَإِنْ تَجْهَر بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (۷) اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (۸) وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى (۹) إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى (۱۰) فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ بِمُوسَى (۱۱) إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْأَمْدَسِ طُوًى (۱۲) وَ أَنَا أَخْبَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى (۱۳)

I. تفسیر

1. **اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى:** این الله است، که نیست هیچ معبودی جز او، او راست اسم‌های زیباتر.
2. **تکمله نظر شیخ ابن عربی درباره سلبی بودن اسماء الله:** به نظر می‌رسد برای درک بهتر نظر شیخ ابن عربی درباره سلبی بودن اسماء الله، تحقیق مبنای شیخ و پیروانش در باب "اعیان ثابته"، و "احوال" ضرورت داشته باشد. او بر آن است که اعیان ثابته نه موجود می‌باشند و نه معدوم، و رایحه‌ی وجود را نیز استشمام نکرده‌اند، و "احوال" نیز نسبت‌هایی هستند معقول، نه موجود. در نگاهی ابتدایی ممکن است چنین به نظر برسد که شیخ بین "وجود" و "عدم" امر سومی را نیز قبول دارد، که همان "ثبوت" باشد. با تحقیق کافی روشن خواهد شد که "ثبوت" و "وجود" در اصطلاح شیخ و پیروانش، مثل همان چیزی است که در اصطلاح حکمت و فلسفه "ذهن" و "عین"، یا "وجود ذهنی" و "وجود عینی" نامیده می‌شوند. شیخ ابن عربی در "فصل حکمت مالکی در کلمه زکریاوی" نسبت و معقول بودن اسماء الله را با بحث از "رحمت"، تبیینی نظری و دقیق می‌فرماید (ترجمه):

.... وَ اعْلَمْ أَوْلَى أَنَّ الرَّحْمَةَ إِنَّمَا هِيَ فِي الْإِبْجَادِ عَامَّةٌ. فَبِالرَّحْمَةِ بِالْآلَامِ أَوْجَدَ الْآلَامَ. ثُمَّ إِنَّ الرَّحْمَةَ لَهَا أَثَرٌ (الْأَثَرُ - خ) بِوَجْهَيْنِ: أَثَرٌ بِالذَّاتِ، وَ هُوَ إِيجَادُهَا كَلِّ عَيْنٍ مُوجُودَةٍ، وَ لَا تَنْظُرُ إِلَى عَرَضٍ وَ لَا إِلَى عَدَمِ عَرَضٍ، وَ لَا إِلَى مَلَائِمٍ وَ لَا إِلَى عَرَبٍ مَلَائِمٍ فَإِنَّهَا نَاطِرَةٌ فِي عَيْنِ كُلِّ مُوجُودٍ قَبْلَ وُجُودِهِ. بَلْ تَنْظُرُهُ فِي عَيْنِ ثُبُوتِهِ، وَ لِهَذَا رَأَتْ الْحَقُّ الْمَخْلُوقَ فِي الْإِعْتِقَادِ عَيْنًا ثَابِتَةً فِي الْعُيُونِ الثَّابِتَةِ فَرِحَتْهُ بِنَفْسِهَا بِالْإِيجَادِ. وَ لِذَلِكَ قُلْنَا إِنَّ الْحَقَّ الْمَخْلُوقَ فِي الْإِعْتِقَادِ أَوْلَى شَيْءٍ مَرْحُومٍ بَعْدَ رَحْمَتِهَا نَفْسَهَا (بِنَفْسِهَا - خ) فِي تَعَلُّقِهَا بِإِيجَادِ الْمَوْجُودِ (الْمَرْحُومِينَ - خ).

پس بدان که اولاً رحمت همان است که در ایجاد فراگیر است. بنابراین، با رحمت به دردها است که دردها را ایجاد کرد. سپس، آن که رحمت را اثری است از دو وجه: اثری با ذات، که همان ایجاد کردن آن است هر عین موجودی را، و نظری ندارد به غرضی و به عدم غرضی، و به ملایمی و به غیر ملایم، چرا که آن ناظر است به عین هر موجودی قبل وجودش، بلکه نظر می‌کند به آن در عین ثبوتش، و برای همین، دید حق مخلوق اعتقادات را به صورت عینی ثابت در میان اعیان ثابته، پس رحم کرد آن را با نفس خودش با ایجاد. برای همین، گفتیم که حق مخلوق در اعتقادات اولین شیء رحمت شده است بعد رحمتش نفس خودش را در تعلق گرفتنش به ایجاد موجودات.

وَ لَهَا أَثَرٌ آخَرٌ بِالسُّؤَالِ، فَيَسْأَلُ الْمَحْجُوبُونَ الْحَقَّ أَنْ يَرْحَمَهُمْ فِي اعْتِقَادِهِمْ، وَ أَهْلُ الْكُشْفِ يَسْأَلُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ أَنْ تُقَوِّمَ بِهِمْ، فَيَسْأَلُونَهَا بِاسْمِ اللَّهِ فَيُقَوِّلُونَ يَا اللَّهُ إِحْمِنَا، وَ لَا يَرْحَمُهُمْ إِلَّا قِيَامَ (بِقِيَامِ - خ) الرَّحْمَةِ بِهِمْ، فَلَهَا الْحُكْمُ، لِأَنَّ الْحُكْمَ إِنَّمَا هُوَ فِي الْحَقِيقَةِ لِلْمَعْنَى الْقَائِمِ بِالْمَحَلِّ. فَهُوَ الرَّاحِمُ عَلَى الْحَقِيقَةِ. فَلَا يَرْحَمُ اللَّهُ عِبَادَهُ الْمَعْنَى بِهِمْ إِلَّا بِالرَّحْمَةِ، فَإِذَا قَامَتْ بِهِمْ (الرَّحْمَةُ - خ) وَجَدُوا حُكْمَهَا دَوْقًا. فَمَنْ ذَكَرْتَهُ الرَّحْمَةُ فَقَدْ رَحِمَ. وَ اسْمُ الْفَاعِلِ هُوَ الرَّاحِمُ وَ الرَّاحِمُ، وَ الْحُكْمُ لَا يَتَّصِفُ بِالْحَلْقِ لِأَنَّهُ أَمْرٌ تُوجِبُهُ الْمَعْنَى لِدَوَائِمِهَا.

آن را اثری دیگر است به سبب سؤال. پس، محجوبان سؤال می‌کنند از حق تا رحم کند آنها را در اعتقادشان، و اهل کشف سؤال می‌کنند از رحمت خدا تا قیام داشته باشد به آنها، و درخواست می‌کنند از آن با اسم "الله"، و می‌گویند، "یا الله، رحم کن ما را!!" و رحم نمی‌کند آنها را مگر قیام رحمت به آنان. پس، آن راست حکم، چرا که حکم، در حقیقت، برای معنای قائم به محل می‌باشد. پس، او (معنی قائم به محل) خود همان رحم کننده است به حقیقت. بنابراین، خدا رحم نمی‌کند بندگان مورد عنایت خود را مگر با رحمت، و چون قیام کند به آنها، ببیند حکم آن را از روی ذوق. پس، هر که را رحمت یاد کرد، رحمت کرده است. اسم فاعل "رحیم" و "راحم" است، و حکم، آنصاف ندارد به خلق زیرا آن امری است که معانی موجب آن می‌شوند به ذات خودشان.

[صانن الدین ابن ترکه: "وَأَهْلُ الْكُشْفِ" (و اهل کشف) چون به تحقیق دریافتند که ذات‌هایشان اثر سریان رحمت ذاتی است، تعیین نمی‌کنند برای مسئول (آن که از او درخواست دارند) وجهی را، و "يَسْأَلُونَ رَحْمَةَ اللَّهِ" (درخواست می‌کنند رحمت الله را) به طور مطلق، نه از اسمی خاص، "أَنْ تَقُومَ بِهِمْ" (تا قیام داشته باشد به آنها)، و چون قائم به آنها و حاکم بر نشأه خاص آنان تنها رحمت الهی است، "فَيَسْأَلُونَهَا بِاسْمِ اللَّهِ" (درخواست می‌کنند آن را به توسط اسم الله)، نه به توسط خودشان، و نه به توسط چیزی از اسماء جزئیة. در نتیجه، آنان پیوسته تلاوت کننده هستند با سائر زبان‌ها "بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ" را، دعاء کنندگانی سائل، به توسط آن، رحمت مقوم آنها (اهل حجاب؟) را، که قائم است به آنها (اهل کشف)، "فَيَقُولُونَ يَا اللَّهُ إِزْحَمْنَا" (و می‌گویند، "یا الله، رحم نما ما را!)]

فَالْأَحْوَالُ لَا مَوْجُودَةٌ وَلَا مَعْدُومَةٌ، أَيْ لَا عَيْنٌ لَهَا فِي الْوُجُودِ لِأَنَّهَا نَسَبٌ، وَلَا مَعْدُومَةٌ فِي الْحُكْمِ لِأَنَّ الْأَدْيَ قَامَ بِهِ الْعِلْمُ يُسَمَّى عَالِمًا وَ هُوَ الْحَالُ. فَعَالِمٌ ذَاتٌ مَوْصُوفَةٌ بِالْعِلْمِ، مَا هُوَ عَيْنُ الدَّاتِ وَ لَا عَيْنُ الْعِلْمِ، وَ مَا تَمَّ إِلَّا عِلْمٌ وَ ذَاتٌ قَامَ بِهَا هَذَا الْعِلْمُ. وَ كَوْنُهُ عَالِمًا حَالٌ لَهُ الدَّاتُ بِإِضَافَتِهَا بِهَذَا الْمَعْنَى. فَخَدَّتْ نِسْبَةُ الْعِلْمِ إِلَيْهِ، فَهُوَ الْمُسَمَّى عَالِمًا.

بنابراین، احوال نه موجودند و نه معدوم. یعنی، عینی برای آنها در وجود نیست زیرا آنها نسبت‌هایی هستند، و معدوم نیستند در حکم چون کسی که علم به او قیام کرده باشد عالم نامیده می‌شود، و آن حال است. پس، "عالم" ذاتی است موصوف به علم، او عین ذات نیست و عین علم هم نمی‌باشد، و در واقع نیست چیزی مگر علمی و ذاتی که این علم قیام دارد به آن، و عالم بودن او حالی است برای این ذات با اتصافش به این معنی. پس، نسبت علم به او حادث شد، و در نتیجه، اوست که عالم نامیده می‌شود.

وَ الرَّحْمَةُ عَلَى الْحَقِيقَةِ نِسْبَةٌ مِنَ الرَّاحِمِ، وَ هِيَ الْمَوْجِبَةُ لِلْحُكْمِ، وَ هِيَ الرَّاحِمَةُ، وَ الْأَدْيَ أَوْجَدَهَا فِي الْمَرْحُومِ مَا أَوْجَدَهَا لِرَحْمَتِهِ بِهَا وَ إِنَّمَا أَوْجَدَهَا لِرَحْمَتِهَا بِهَا مِنْ قَامَتْ بِهِ. وَ هُوَ سُبْحَانَهُ لَيْسَ بِمَحَلٍّ لِلْحَوَادِثِ، فَلَيْسَ بِمَحَلٍّ لِإِبْجَادِ الرَّحْمَةِ فِيهِ. وَ هُوَ الرَّاحِمُ، وَ لَا يَكُونُ الرَّاحِمُ رَاحِمًا إِلَّا بِقِيَامِ الرَّحْمَةِ بِهِ. فَتَبَّتْ أَنَّهُ عَيْنُ الرَّحْمَةِ.

و رحمت، در حقیقت، نسبتی از راحم است، و آن است که موجب حکم می‌باشد، و آن راحم است، و کسی که ایجاد کرد آن را در رحمت شده، ایجاد نکرد آن را تا راحم کند او را با آن، بلکه ایجاد کرد آن را فقط برای آن که راحم کند با آن کسی را که قیام دارد به آن. و او - سبحانه - محلی نیست برای حوادث، بنابراین، محلی نیست برای ایجاد رحمت در او. و او راحم است، راحم راحم نیست مگر با قیام رحمت به او. پس، ثابت شد که او عین رحمت است.

[صانن الدین ابن ترکه: "وَ الرَّحْمَةُ عَلَى الْحَقِيقَةِ نِسْبَةٌ مِنَ الرَّاحِمِ" (و رحمت، در حقیقت، نسبتی از راحم است) هر چند به حسب ظاهر "راحم" از "رحمت" است ...].

[مؤید الدین جندی: "فَتَبَّتْ أَنَّهُ عَيْنُ الرَّحْمَةِ" (پس، ثابت شد که او عین رحمت است) یعنی: راحم- که همان حق باشد- عین رحمت است، و گرنه، لازم می‌آمد او محلی بوده باشد برای حوادث.]

وَ مَنْ لَمْ يَدُقْ هَذَا الْأَمْرَ وَ لَا كَانَ لَهُ فِيهِ قَدَمٌ مَا اجْتَرَأَ أَنْ يَقُولَ إِنَّهُ عَيْنُ الرَّحْمَةِ أَوْ عَيْنُ الصِّفَةِ، فَقَالَ مَا هُوَ عَيْنُ الصِّفَةِ وَ لَا غَيْرَهَا. فَصَفَاتُ الْحَقِّ عِنْدَهُ لَا هِيَ هُوَ وَ لَا هِيَ غَيْرُهُ، لِأَنَّهُ لَا يَقْدِرُ عَلَى نَفْيِهَا وَ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَجْعَلَهَا عَيْنَهُ، فَعَدَلَ إِلَى هَذِهِ الْعِبَارَةِ وَ هِيَ (عِبَارَةٌ) حَسَنَةٌ، وَ غَيْرَهَا أَحَقُّ بِالْأَمْرِ مِنْهَا وَ أَرْفَعُ لِلْإِشْكَالِ، وَ هُوَ الْقَوْلُ بِنَفْيِ أَغْيَانِ الصِّفَاتِ وَجُودًا قَائِمًا بِذَاتِ الْمُوصُوفِ. وَ إِنَّمَا هِيَ نَسَبٌ وَ إِضَافَةٌ بَيْنَ الْمُوصُوفِ بِهَا وَ بَيْنَ أَغْيَانِهَا الْمَعْقُولَةِ.

و کسی که نچشیده است این امر را، و قدمی نداشته است در آن، جرأت نکند که بگوید او عین رحمت است، و یا عین صفت، در نتیجه، گفت که او نه عین صفت است، و نه غیر آن. پس، صفات حق نزد او نه او هستند، و نه غیر او، زیرا او نه قادر است بر نفی آنها، و نه قادر است بر آن که آنها را عین او قرار دهد. در نتیجه، میل کرد به این عبارت، و آن عبارتی است زیبنده، ولی غیر آن [عبارت] حق‌تر می‌باشد به امر از آن، و زداپنده‌تر است اشکال‌ها را، و آن همان قول به نفی اعیان صفات است به عنوان وجودی قائم به ذات موصوف. بلکه آنها نسبت‌ها و اضافاتی هستند بین موصوف بدان‌ها و بین اعیان معقول آنها.

وَ إِنْ كَانَتْ الرَّحْمَةُ جَامِعَةً فَإِنَّهَا بِالنِّسْبَةِ إِلَى كُلِّ اسْمٍ إِلَهِيٍّ مُخْتَلِفَةٍ، فَلِهَذَا يُسْأَلُ - سُبْحَانَهُ - أَنْ يَرَحِمَ بِكُلِّ اسْمٍ إِلَهِيٍّ. فَرَحْمَةُ اللَّهِ وَ الْكِنَايَةُ هِيَ الَّتِي وَسَعَتْ كُلَّ شَيْءٍ.

هر چند رحمت فراگیر است، آن نسبت به هر اسمی الهی مختلف می‌باشد. برای همین، از خدای سبحان درخواست می‌شود تا رحم کند به هر اسم الهی. پس رحمت خدا و [رحمت] ضمیر [در رحمتی] همان است که فرا گرفته است هر چیزی را.

3. وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى: و آیا آمد تو را حدیث موسی؟

شیخ اسماعیل حقی گفته است: احتمال دارد که [این] اولین چیزی باشد که با خدا خبر داده است از امر موسی، چه این سوره از اولین آنچه نازل شده است می‌باشد. پس، استفهام برای انکار است، یعنی نیامده است تو را تا الآن خبر موسی و قصه او، و آمد تو را الآن به طریق وحی. پس، آگاه شو از او، و یادآور شو قومت را از آنچه در آن است از امر توحید و مانند آن. احتمال دارد که پیش از این [خبر موسی] آمده باشد، و استفهام برای تقریر باشد، گویی گفته باشد که [خبر موسی] آمده است تو را.

مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۹۰):

بیان آیاتی که چگونگی برگزیدن موسی (علیه السلام) به رسالت و مامور شدنش در کوه طور به دعوت فرعون را حکایت می‌کنند

در این آیات داستان موسی (ع) را شروع کرده، در این سوره چهار فصل از این داستان ذکر شده:

اول: چگونگی برگزیدن موسی به رسالت در کوه طور، که در وادی طوی واقع است، و مامور کردنش به دعوت فرعون.
دوم: با شرکت برادرش او را به دین توحید دعوت کردن، و بنی اسرائیل را نجات دادن، و اقامه حجت، و آوردن معجزه علیه او.

سوم: بیرون شدنش با بنی اسرائیل از مصر، و تعقیب فرعون و غرق شدنش، و نجات یافتن بنی اسرائیل.

چهارم: گوساله‌پرستی بنی اسرائیل، و سرانجام کار ایشان و کار سامری و گوساله‌اش.

آیاتی که نقل کردیم تا به تفسیرش بپردازیم متعرض فصل اول از چهار فصل مذکور است.

و اما اینکه آیات مورد بحث به چه وجهی متصل به ما قبل می‌شود؟ وجه اتصالش این است که آیات ما قبل مساله توحید را خاطر نشان می‌ساخت، این آیات نیز با وحی توحید آغاز شده، و با همان وحی یعنی کلام موسی که گفت، "إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ..."، و نیز کلام دیگرش در باره هلاک فرعون و طرد سامری ختم می‌شود، آیات قبلی نیز با این تذکر آغاز می‌شد که قرآن مشتمل است بر دعوت حق و تذکر کسانی که بترسند، و با مثل این آیه ختم می‌شد که "اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى".

"وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى" استفهام در این جمله برای تقریر است، و مقصود از "حدیث" داستان است.

4. إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُتُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدُ عَلَى النَّارِ هُدًى: چون بدید آتشی را، گفت به اهله، "درنگ

کنید، که من بدیدم آتشی را، باشد که آورم شما را از آن پاره‌ای، یا بیابم بر آتش راهی."

مرحوم علامه طباطبایی در ذیل این آیه کریمه چنین آورده است (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۹۱ - ۱۹۰):

"مکت" به معنای "لبت" است، و "آنست" از ایناس، به معنای دیدن و یا یافتن چیزی است که در اصل از انس گرفته شده که ضد نفرت است، و به همین جهت در معنای ایناس گفته‌اند دیدن چیزی است که با آن انس بگیرند، که قهرا دیدن چنین چیزی دیدنی است قوی.

و کلمه "قبس" - با دو فتحه - به معنای شعله است که به وسیله نوك چوب یا مانند آن از آتشی دیگر گرفته شود، و کلمه "هدی" مصدر به معنای اسم فاعل است، و یا مضاف الیه است برای مضاف حذف شده، و تقدیرش "ذا هداية" بوده، و علی ای حال مراد کسی است که هدایت به وجود او قائم باشد.

سیاق آیه و آیات بعدیش شهادت می‌دهد بر اینکه این جریان در مراجعت موسی از مدین به سوی مصر اتفاق افتاده و اهلهش نیز با او بوده، و این واقعه نزدیکی‌های وادی طوی، در طور سینا، در شبی سرد و تاریک اتفاق افتاده، در حالی که راه را گم کرده بودند، چون آتش از دور دیده به نظرش رسیده که کنار آن کسی هست که از او راه را بپرسد، و اگر نبود حد اقل از آن آتش قدری بیاورد، گرم شوند.

و در اینکه فرمود، "فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُتُوا" اشعار، و بلکه دلالت بر این است که غیر از همسرش کسان دیگر هم با او بوده‌اند، چون اگر نبود می‌فرمود "قال لاهله امكئى" - به همسرش گفت اینجا باش."

و از اینکه گفت: "إِنِّي آنَسْتُ نَارًا" من آتشی به نظرم می‌آید" با در نظر گرفتن اینکه کلام خود را با "ان" تاکید کرده، و نیز به ایناس تعبیر کرده، فهمیده می‌شود که آتش را تنها او دیده، و دیگران ندیدند، این جمله نیز که اول فرمود "إِذْ رَأَى نَارًا" چون آتشی دید" این معنا را تأیید می‌کند و نیز جمله "لَعَلِّي آتِيكُم" شاید برایتان بیاورم ... " دلالت دارد بر اینکه در کلام چیزی حذف شده، و تقدیر آن " اینجا باشید تا به طرف آتش بروم، شاید برایتان از آن پاره‌ای بیاورم، و یا پیرامون آن کسی که راه را بلد باشد ببینم، باشد که با هدایتش راه را پیدا کنیم" بوده.

"فَلَمَّا أَنَا نُودِيَ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا رَبُّكَ ... طَوًى."

کلمه "طوی" اسم جلگه‌ای است که در دامنه طور قرار دارد، و همانجا است که خدای سبحان آن را وادی مقدس نامیده، و این نام و این توصیف دلیل بر این است که چرا به موسی دستور داد کفشش را بکند، منظور احترام آن سرزمین بوده تا با کفش لگد نشود، و اگر کندن کفش را متفرع بر جمله "إِنِّي أَنَا رَبُّكَ" کرده دلیل بر این است که تقدیس و احترام وادی به خاطر این بوده که حظیره قرب به خدا، و محل حضور و مناجات به درگاه او است پس برگشت معنا به مثل این می‌شود که بگوییم: به موسی ندا شد این منم پروردگارت و اینک تو در محضر منی، و وادی طوی به همین جهت تقدیس یافته پس شرط ادب به جای آور و کفشت را بکن.

و به همین ملاک هر مکان و زمان مقدسی تقدس می‌یابد، مانند کعبه مشرفه و مسجد الحرام، و سایر مساجد و مشاهد محترمه در اسلام، و نیز مانند اعیاد و ایام متبرکه‌ای که قداست را از راه انتساب واقعه‌ای شریف که در آن واقع شده، یا عبادتی که در آن انجام شده کسب نموده، و گر نه بین اجزای مکان و زمان تفاوتی نیست.

استاد آیه الله حسن زاده آملی درباره سلوک موسوی و دیدن نار چنین می‌فرماید (هزار و یک کلمه، ج ۵، ص ۳۲۵ - ۳۲۳):

اصل دیگر این که ظهور و بروز تمثلات را مطابق اغراض نهانی سلاک و خواسته‌های درونی آنان دخلی به سزاست. واقعه دوازدهم که گفته‌ایم: برای یادنامه حضرت استاد علامه طباطبائی به تحریر رساله آنه الحق اشتغال داشتیم که آن جناب برایم متمثل شده است، و نیز واقعه چهارم که گفته‌ایم: به قرائت سوره واقعه قرآن کریم تشرف داشتیم که تمثلی آن چنانی برایم روی آورده است، بر این اصل قویم‌اند. و همچنین تمثّل سوره انبیاء که در واقعه بیست و سوم گفته آمد.

در کریمه وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدًا عَلَى النَّارِ مُدْعًى (طه، آیه ۱۰ و ۱۱)، برای وصول به سرّ این اصل دقت به سزا شود زیرا حضرت موسی کلیم (علیه الصلاة والسلام) طلب آتش می‌کرد که فَقَالَ لِأَهْلِهِ ... إِنِّي آنَسْتُ نَارًا ... فافهم.

نظام الدین نیشابوری در تفسیر شریف غرائب القرآن، در ضمن همین کریمه گوید:

قال أهل السير: استأذن موسى شعيبا عليهما السلام في الخروج الى أمه، و خرج بأهله، و ولد له في الطريق ابن في ليلة شاتية مثلجة، و قد ضلّ الطريق....

یعنی؛ اهل سیره و تاریخ گفته‌اند که حضرت موسی از حضرت شعیب علیهما السلام اجازت خواست که به دیدار مادرش برود، با اهلس به راه افتاد، در اثنای راه در شبی زمستانی و برفی پسری از او به دنیا آمد، و حضرت موسی علیه السلام راه را گم کرد ... فتدبر.

و همچنین شیخ اکبر محبی الدین حاتمی طائی را در آخر فصل موسوی فصوص الحکم در این موضوع تجلی حق (سبحانه) و کلام او با موسی کلیم علیه السلام به صورت نار، بیانی است که آن را علامه قیصری بدین وجه و جیه تقریر فرموده است: و أما حکمة تجلی الحق و کلامه مع موسی علیه السلام فی الصورة النارية فلأنه علیه السلام كان يطلب النار لحاجته إليها، فتجلی له الحق في صورتها ليقبل موسى عليه السلام على الحق المتجلی الظاهر على صورة مطلوبة و لا يعرض عنه؛ إذ لو تجلی له في صورة غير الصورة النارية لكان يعرض عنه و كان يشتغل على مطلوبه لاجتماع همته على المطلوب الخاص؟ (شرح قیصری بر فصوص الحکم، ط ۱، ص ۴۶۹)

و همچنین در کریمه وَ اذْکُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ... (مریم، ۱۶ و ۱۷) برای وصول به سرّ این اصل بسیار مهم، توجه به کمال اعمال شود. و ما آن را در شرح عین چهل و نهم شرح العیون فی شرح العیون بیان نموده‌ایم. (ط ۱، ص ۶۱۷).

آیات و روایات دیگر نیز بر این اصل برهان قاطع‌اند، و الحمد لله رب العالمین.

به عنوان تنظیر بگوییم: همان گونه که در عالم خواب، خواسته‌های بیداریت به صورتهایی برایت متمثل می‌شوند، عالم بیداریت نیز به همین وزن است. خلاصه این که: هرکس حق را در آن چه می‌خواهد طلب کند، حق در آن صورت مطلوبش بر او متجلی شود.

5. **اشاره ای به وادی مقدس:** خدای تعالی در سوره مبارکه نازعات از ندا داده شدن موسی علیه السلام در وادی مقدس، و طغیان فرعون، چنین یاد می‌فرماید، "هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى فُلْهُ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَّيَّجَنَّكَ" (۱۵-۱۸: ۷۹ نازعات) (آیا داستان موسی به تو رسیده است، آنگاه که پروردگارش او را در وادی مقدس طوی ندا در داد، به سویی فرعون برو که طغیان کرده است و بگو آیا سر آن داری که به پاکیزگی گرایی). مولی عبدالرزاق قاسانی در تفسیر این آیات، می‌گوید:

"إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ" (آنگاه که پروردگارش او را در وادی مقدس ندا در داد) وادی مقدّس همان عالم روح مجرّد است به خاطر تقدّسش از تعلق به مواد، و اسم آن "طُؤَى" است به خاطر انطواء همه موجودات، از اجسام و نفوس تحت آن، و داخل آن، در قهرش، و آن عالم صفات است، و مقام مکالمه از تجلیاتش می باشد. برای همین، ندا داد او را در این وادی. و نهایت این عالم همان آفق اعلی است، که رسول الله صلی الله علیه و سلم نزد آن دید جبریل را بر صورت اصلیش. "طُعَى" (طغیان کرد) یعنی، ظاهر شد با آنائیت (منبیت)، و توضیح آنکه فرعون دارای نفسی قوی و حکیم و عالم بود، وادی افعال را پیمود و قطع کرد وادی صفات را و محتجب شد با آنائیت خویش، و صفات ربوبیت را مدّعی شد و نسبت داد آنها را به خود، و آن تفرعن، و جبروت، و طغیانش بود. پس، او از کسانی بود که رسوال الله صلی الله علیه و سلم راجع به ایشان فرمود، "شَرَّ النَّاسِ مَنْ قَامَتِ الْقِيَامَةُ عَلَيْهِ وَهُوَ حَيٌّ" (پست ترین مردم کسی است که قیامت بر او قیام کرده باشد، و او هنوز زنده باشد) به خاطر قیامش به نفس و هوای خویش در مقام توحید صفات، و آن قوی ترین حجاب هاست.

6. بیت المقدس: قاسانی در لطائف الإعلام فی إشارات أهل الإلهام می گوید در توضیح بیت المقدس، و بیت المحرّم می گوید که مراد از این دو قلب انسان حقیقی است، که همان [انسان] کامل باشد، زیرا که تصرّف در آن حرام است برای غیر حقّ تعالی، خدای تعالی فرمود، "طَهَّرْنَا بَيْتِي" (۲:۱۲۵ البقرة). پس، از باب اشاره، آن قلبی است که فرا می گیرد حقّ را، و اختصاص دارد به محل استوای حقّ بودن به ذات و اسماء و صفاتش، نه غیر او از مخلوقاتش. ... القدّوس ساکن نشود مگر در بیت المقدّس.

7. اشاره: از واسطی نقل شده است که موسی خطور کرد با حسّ خود از خطوط برای گرفتن آتشی، پس نور گفت هیچ کس نباید مایوس شود از خودش، که ببرد او را از شاهد حظ سوي شاهد حقّ.